

بررسی تفسیر آیات اهل ذکر در منابع تفسیری

مصطفی جعفر طیارى*

شهلا نوری**

چکیده

این مقاله مسئله مطرح شده در آیات اهل ذکر را بررسی می کند. آیه ۴۳ نحل و ۷ انبیا، به مخاطبان دستور داده است مطلبی را از اهل ذکر بپرسند. در تعیین مخاطب، پرسش، پرسشگر و پاسخ گو، دیدگاه های مختلفی مطرح شده است. مسئله تأمل برانگیز، تبیین مراد از اهل ذکر است. پرسش شونده کیست؟ اهل کتاب یا آگاه به تاریخ پیشینیان؟ اهل قرآن؟ امامان معصوم؟ یا اهل علم و دانش؟ استناد هر مفسری، ظاهر و سیاق آیات و روایات وارد شده در این زمینه است. روایات، به چند دسته تقسیم می شود: ۱. درباره شأن نزول؛ ۲. درباره بیان مقصود از اهل ذکر؛ ۳. روایات منحصر کننده اهل ذکر در امامان. مفاد احادیث دسته سوم با ظاهر و سیاق آیات و مورد نزول، تنافی دارد. رفع يد از دو یا یک طرف تنافی، به هیچ وجه جایز نیست. بسیاری از مفسران برای حل مسئله به راحتی دسته سوم را کنار گذاشته اند. در مقابل، برخی دیگر ظاهر و مورد نزول را نادیده انگاشته اند. اما راه حل صحیح مسئله با برگزیدن نظری جامع بین ادله مربوط است. یعنی فقط از اطلاق حصر در روایات دسته سوم صرف نظر می شود، نه اصل حصر. مطابق این نظر، اهل بیت برترین مصداق اهل ذکرند و حصر آنان، نسبی است. مقتضای قواعد تفسیر و قوانین حل تعارض بین ادله همین نظر است.

کلیدواژه ها: اهل ذکر، آیات اهل ذکر، ذکر، امامان معصوم، اهل بیت (ع).

* استادیار گروه شیعه شناسی، دانشگاه ادیان و مذاهب (نویسنده مسئول) m.jafartayari@urd.ac.ir

** دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم shhlnr119@gmail.com

[تاریخ دریافت: ۹۴/۰۷/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۵]

مقدمه

در قرآن کریم دو آیه به نام آیات «اهل ذکر» معروف شده است. آیه اوله آیه ۴۳ سوره نحل: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ و پیش از تو [هم] جز مردانی که بدیشان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم. پس اگر نمی‌دانید، از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی جو یا شوید». آیه دوم، آیه ۷ سوره انبیا: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ و پیش از تو [نیز] جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم گسیل نداشتیم. اگر نمی‌دانید از پژوهندگان کتاب‌های آسمانی بپرسید».

همان‌گونه که مشهود است متن هر دو آیه یکسان است، مگر در حرف «من» که آیه ۴۳ سوره نحل واجد آن و آیه ۷ سوره انبیا فاقد آن است. درباره آیات یادشده چند مسئله شایسته تتبع، پژوهش، تحلیل و بررسی است. نخست این پرسش مطرح است که مخاطب، چه کسانی هستند. به عبارت دیگر، پرسشگر از اهل ذکر کدامین افرادند. مسئله دیگر آن است که مسئول و سؤال‌شونده، یعنی آنان که اهل ذکر نامیده شده‌اند، کیان‌اند. در مرحله بعد، این پرسش مطرح است که: اصل پرسش چیست؟ پرسشگران چه مسائلی را از اهل ذکر بپرسند؟ بر اهل فن و پژوهش پوشیده نیست که دست‌یابی به پاسخ پرسش‌های مزبور، از سویی منوط به لحاظ دقیق ظاهر و سیاق آیات است و از سوی دیگر منوط به در نظر گرفتن شأن نزول‌ها و روایات واردشده است. همچنین، در فرآیند این تحقیق لازم است به تمام شرایط و بایسته‌های منطقی تفسیر قرآن، به صورت کافی و وافیه، توجه شود.

در خصوص تبیین مفهوم و مصادیق «اهل ذکر» از طریق شیعه و سنی احادیث متعدد و مختلفی نقل شده است. مدلول برخی از این احادیث با مفاد آیات اهل ذکر، که مبتنی بر ظاهر و سیاق است، سازگار نیست. بعضی از روایات، بیانگر آن است که مقصود از اهل ذکر، پیشوایان معصوم‌اند. حال اگر بر اساس شأن نزول و سیاق آیات، اهل ذکر غیرمعصوم را نیز شامل شود، چگونه می‌توان تنافی بین مفاد آیات و مفاد روایات را حل کرد؟ گرچه مفسران دو فرقه، از دیرباز تاکنون درباره «اهل ذکر» به مناسبت آیات مد نظر، مباحث و تحلیل‌های گوناگونی مطرح کرده‌اند، اما به صورت تحقیق مستقل نیست. زیرا در ضمن تفسیر ترتیبی و بیان مطالب دیگر انجام شده است. اما در خصوص تحقیقات مستقل، بر

اساس تتبعی که صورت گرفت، فقط چند مقاله راجع به این موضوع نگاشته شده، که عبارت‌اند از:

۱. «نقد و بررسی دیدگاه فریقین درباره اهل ذکر»، محمدیعقوب بشوی، در: مجله طلوع، ش ۷، ۱۳۸۲.

۲. «نقد مقاله بررسی دیدگاه فریقین درباره اهل ذکر»، سید محمدجعفر نوری، در: مجله طلوع، ش ۸ و ۹.

۳. «تأملی بر دو نقد پیرامون دیدگاه فریقین درباره اهل ذکر»، احمد قدسی، در: مجله طلوع، ش ۱۰ و ۱۱، ۱۳۸۳.

شایان ذکر است که مقالات یادشده نیز نتوانسته است، به طور جامع و کامل، مسئله را حل کند. زیرا در این مقاله‌ها، یا اهل ذکر منحصر در اهل بیت (ع) شده، و مورد نزول آیه، که اهل ذکر را اهل کتاب می‌داند، نادیده گرفته شده، یا به مورد نزول توجه شده و از باب جری و تطبیق مسئله حل شده، ولی از روایات غفلت شده است؛ یا اینکه با توجه به تأویل و بطن آیات مسئله ارزیابی شده است. اما آنچه نوشتار حاضر بدان می‌پردازد، بررسی تطبیقی میان تفاسیر شیعه و اهل سنت است و به تبع آن بررسی گفتار مفسران دو فرقه در رفع ناسازگاری بین مورد نزول آیات اهل ذکر و روایات حاصره اهل ذکر در معصومان است.

۱. شأن نزول

طبری در تفسیر جامع البیان از ابن عباس چنین نقل می‌کند:

هنگامی که خداوند متعال، حضرت محمد (ص) را به پیامبری مبعوث کرد عرب‌ها آن را انکار کردند و گفتند: خداوند عظیم‌تر از آن است که بشری مثل ایشان فرستاده او باشد. ذات باری تعالی در ردّ انکار آنان، آیه ۴۳ سوره نحل را نازل فرمود (الطبری، ۱۴۱۲: ۷۵/۱۴).

مقاتل بن سلیمان معتقد است این آیه درباره ابوجهل، ولید بن مغیره و عقبه بن ابی معیط نازل شده است. این افراد از روی تعجب و انکار اظهار داشتند مگر ممکن است خدای سبحان فرشتگان را رها کند و فردی از بشر را، که می‌خورد و می‌آشامد به عنوان رسول خویش برگزیند (البلخی، ۱۴۲۳: ۴۷۰/۲). فخر رازی نیز می‌گوید یکی از شبهات

منکران نبوت این بود که می‌گفتند مقام خداوند برتر از آن است که فرستاده‌اش از جنس انسان باشد. اگر او می‌خواست کسی را به سوی ما بفرستد حتماً فرشته‌ای را می‌فرستاد. زیرا علم، قدرت، مهابت و سایر توانمندی‌های فرشته به مراتب افزون‌تر از بشر است. از این‌رو آفریدگار حکیم فرشته را به عنوان رسول انتخاب می‌کند نه انسان را. این شبهه در آیات دیگر نیز (انعام: ۸؛ مؤمنون: ۳۳؛ فرقان: ۷) آمده است (الرازی، ۱۴۲۰: ۲۰/۲۱۰). فخر رازی با استفاده از آیات، شبهه را با چند وجه، پاسخ می‌دهد:

وجه اول: فرستادن ملائکه، آیه‌ای باهر بود و در صورت ایمان‌نیاموردن، نزول عذاب و هلاکت آنان قطعی می‌شد که خواسته خدای مهربان نبود.

وجه دوم: آنان ظرفیت مشاهده فرشته را نداشتند و به محض دیدن، جان تهی می‌کردند.

وجه سوم: ارسال ملائکه باعث سلب اختیار آنان می‌گردید و از روی اجبار ایمان می‌آوردند و این مخالف بنای آفرینش انسان بود (همان: ۱۲/۴۸۷).

سایر مفسران اهل سنت، نظیر بیضاوی، زمخشری، ابن جوزی، ابوحنبلان، حقی بروسوی، قرطبی، ثعالبی، سیوطی، آلوسی، زحیلی و ... نیز با عبارت‌های مختلف، گفتار مقاتل بن سلیمان، طبری و فخر رازی را بیان داشته‌اند (البیضاوی، ۱۴۱۸: ۲۲/۳؛ الزمخشری، ۱۴۰۷: ۶۰۷/۲؛ ابن‌الجوزی، ۱۴۲۲: ۵۶۱/۲؛ ابوحنبلان، ۱۴۲۰: ۵۳۳/۶؛ الحقی البرسوی، بی‌تا: ۳۸/۵؛ القرطبی، ۱۳۶۴: ۱۰۸/۱۱؛ الثعالبی، ۱۴۱۸: ۴۲۰/۳؛ السیوطی، ۱۴۰۴: ۱۸/۴؛ الآلوسی، ۱۴۱۵: ۳۸۶/۷؛ الزحیلی، ۱۴۱۸: ۱۴۲/۱۴).

طبرسی در مجمع‌البیان درباره شأن نزول آیه مذکور می‌گوید:

این مطلب، در پاسخ مشرکین مکه است که بشر بودن پیامبر را منکر می‌شدند. خداوند خاطر نشان می‌کند که رسول باید از جنس خود مردم باشد، تا مردم او را ببینند و با او گفت‌وگو کنند و سخنش را درک کنند. بنابراین، صحیح نیست که به جای یک بشر، یک فرشته، به عنوان رسالت، مأموریت پیدا کند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۵۷/۶).

وی در تفسیر جوامع‌الجماع نیز می‌گوید:

این آیه متوجه کفار قریش است که گفتند: سزاوار نیست خداوند رسالت بر ما را به انسانی مثل خودمان واگذار کند (لذا خداوند اینجا خاطر نشان ساخته است که پیامبر

باید از جنس خود مردم باشد، و این سنت پیشینه ما است، تا مردم او را ببینند و با او گفت‌وگو کنند (طبرسی، ۱۳۷۷: ۲۸۹/۲).

سایر مفسران شیعه، از قبیل فیض کاشانی، شبّر، قمی مشهدی، ملا فتح‌الله کاشانی، ابوالفتح رازی، طباطبایی، مکارم شیرازی و دیگران، با بیان‌های گوناگون، گفته طبرسی را یادآور شده‌اند (الفیض الكاشانی، ۱۴۱۵: ۱۳۶/۳؛ الشبر، ۱۴۱۲: ۲۷۰/۱؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۲۱۰/۷؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ۱۹۱/۵؛ ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸، ۱۴/۱۲؛ الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۵۶/۱۲؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۴۱/۱). در *المیزان* در توضیح شأن نزول آیه مد نظر آمده است:

خداوند تعالی به بیان کیفیت ارسال رسل و انزال کتب، که قبلاً اشاره داشت، بازگشت نموده است تا برای مشرکین روشن سازد که دعوت دینی، دعوتی عادی و معمولی است، با این تفاوت که خداوند به صاحبان این دعوت وحی می‌فرستد، و به وسیله وحی، آنچه که صلاح دنیا و آخرت مردم است به ایشان می‌رساند. هیچ یک از فرستادگان خدا ادعا نکرده و در هیچ یک از کتاب‌های فرستاده شده از ناحیه خدا ادعا نشده که دعوت دینی ظهور قدرت غیبیه‌ای است که هر چیزی را مقرر می‌سازد و اراده تکوینیه‌ای است که می‌تواند نظام عالم را بر هم زند و سنت اختیار را باطل کند و مردم را مجبور به قبول نماید تا در پاسخش بگویند: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبْدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ». و بنابراین، جمله «وَأَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ» سیاقش حصر رسالت است بر بشر عادی و معمولی، منتها بشری که به او وحی می‌شود، و این حصر، در قبال ادعای مشرکین است که می‌پنداشتند اگر خداوند بشری را فرستاده خود کند نظام طبیعت را نقض کرده اختیار و استطاعت را از بین برده است (الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۵۶/۱۲ و موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۳۷۲/۱۲).

در تفسیر نمونه، شأن نزول به تفصیل آمده و خلاصه آن چنین است: آیه شریفه به یکی از اشکال‌های مشرکان پاسخ می‌گوید. آنها می‌گفتند چرا برای ابلاغ رسالت فرشته نازل نشده است؟ خداوند در پاسخ آنها می‌فرماید ما پیش از تو نیز رسولانی فرستادیم و این رسولان جز مردانی که وحی به آنها فرستاده می‌شد نبودند. آری این رسولان از جنس بشر بودند، با تمام غرایز و عواطف انسانی، دردهای آنها را از همه بهتر تشخیص می‌دادند و نیازهای آنها را به‌خوبی درک می‌کردند، در حالی که هیچ فرشته‌ای نمی‌تواند از این

امور به‌خوبی آگاه شود و آنچه را در درون انسان‌ها می‌گذرد به‌وضوح درک کند. به‌طور حتم، مردان وحی و وظیفه‌ای جز ابلاغ رسالت نداشتند؛ کار آنها گرفتن وحی و رساندن به انسان‌ها از طرق عادی بود، نه اینکه با نیروی خارق‌العاده الهی، و برهم زدن همه قوانین طبیعت، مردم را مجبور به قبول دعوت و ترک همه انحرافات کنند، که اگر چنین می‌کردند ایمان آوردن افتخار و تکامل نبود. سپس برای تأکید و تأیید این واقعیت می‌افزاید: «اگر این موضوع را نمی‌دانید بروید و از اهل اطلاع بپرسید» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۴۱/۱۱). همان‌گونه که گذشت، دو آیه ۴۳ نحل و ۷ انبیا، درباره اهل ذکر است. عمده مباحث مفسران در آیه ۴۳ نحل مطرح شده است. عده‌ای از مفسران در تفسیر آیه ۷ انبیا، تفسیر را به آیه ۴۳ نحل احاله داده‌اند، برخی خلاصه مطالب را آورده‌اند، و گروهی همان‌ها را تکرار کرده‌اند. لذا تفسیر آیه ۷ انبیا جداگانه مطرح و بررسی نشد. البته از مطالب مهم و مرتبط با بحث غفلت نکردیم و به بررسی آنها پرداختیم.

۲. مفهوم‌شناسی ذکر

لغت‌شناس شهیر و پیش‌کسوت، خلیل فراهیدی می‌نویسد: «ذکر به معنای حفظ شیء است». ابن‌فارس نیز می‌گوید از سه حرف «ذ، ک، ر» دو ریشه اتخاذ شده است؛ یکی در مقابل فراموشی و دیگری به آن معنایی است که مذکر (نر) در مقابل مؤنث (ماده) از آن مشتق می‌شود. مصطفوی معتقد است همه مشتقات این واژه به یک ریشه باز می‌گردد و به معنای یادآوری و در مقابل غفلت و فراموشی است. راغب معتقد است مقصود از «ذکر»، گاهی هیئتی از نفس است که انسان به واسطه آن، اطلاعات فراگرفته پیشین را در ذهن حاضر می‌کند و آنها را به یاد می‌آورد و گاهی به معنای حضور شیء در قلب است (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳۴۶/۵؛ ابن‌فارس، ۱۴۲۹: ۳۶۸؛ مصطفوی، ۱۳۶۰: ۳۱۹/۳؛ الراغب الاصفهانی، ۱۴۱۲: ۳۲۸).

شیخ طوسی می‌گوید ذکر، ضد سهو است و به همین دلیل علم، ذکر نامیده می‌شود. در واقع، هر علمی از تذکر و یادآوری حاصل می‌شود. بنابراین، ذکر به منزله سبب و علم، مسبب است و به جای آن به کار می‌رود. بر اساس نقل طبرسی، اصل این سخن به رمانی، زجاج و ازهری بازگشت می‌کند (الطوسی، بی‌تا: ۳۸۴/۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۵۷/۶).

با توجه به سخنان دانشمندان لغت و تفسیر، که نمونه‌هایی از آن نقل شد، واژه

«ذکر» از سه معنا خارج نیست: ۱. حفظ و نگهداری مطلب در ذهن؛ ۲. یادآوری مطلب یادگرفته‌شده، خواه با قلب یا زبان یا هر دو؛ ۳. نر بودن موجود زنده. معنای سوم از محل بحث خارج است. زیرا با ظاهر و سیاق آیات اهل ذکر، سازگار نیست. به نظر می‌رسد معنای دوم به گونه‌ای معنای اول را نیز شامل می‌شود. چون یادآوری مطلب بعد از یادگیری و نگهداری آن در ذهن است. طبق مفاد آیات ذکر، پرسشگران باید از اهل ذکر بپرسند و پاسخ آنان را بشنوند. روشن است که پاسخ اهل ذکر، نوعی اطلاع و آگاهی است که ایشان در گذشته آن را یاد گرفته‌اند و در ذهنشان نگه داشته‌اند و هنگام پرسش آن را به یاد آورده‌اند. از آنجا که فرآیند ذکر، سبب علم و آگاهی است، گاه مسبب به سبب نام‌گذاری شده و به علم، ذکر اطلاق می‌گردد. بدیهی است که علم و آگاهی و به تبع آن ذکر، در صورت اطلاق، مقید به هیچ قیدی نمی‌شود و مفهوم وسیعی دارد و هرگونه آگاهی را در بر می‌گیرد. حال اگر حرف «ال» در «الذکر» برای جنس باشد فراگیری معنای آن، تأکید و تشدید می‌شود.

آنچه بیان شد، بر اساس تحلیل معنای لغوی است؛ اما گاه در آیات و روایات، کلمه «ذکر» به قرآن، پیامبر اکرم (ص)، تورات و غیر آن تفسیر شده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ؛ بِي تَرَدِيدٍ، مَا آتَىٰ قُرْآنًا رَاحَةً تَلْوَاً بِحُرُوفٍ عَرَبِيَّةٍ وَجَاهِلِيَّةٍ مُّبِينَةٍ لَّا يُغْنِي عَنْكَ كَثْرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ ذِكْرًا بَلْ أَنتَ عِنْدَ رَبِّكَ بِأَعْيُنِنَا إِنَّا سَمِعْنَا الذِّكْرَ» (حجر: ۹)؛ «لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّكْرِ؛ فِي حَقِيقَتِهِ، فِي زُبُورِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَفِي تَوْرَاتِ الْمُوسَىٰ وَفِي إِنْجِيلِ الْإِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ» (انبیاء: ۱۰۵)؛ «لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ؛ فِي حَقِيقَتِهِ، بِهٖ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ فَرَقَانًا دَادِيمَ» [و کتابشان] برای پرهیزگاران روشنایی و اندرزی است» (انبیاء: ۴۸). چون تورات مشتمل بر حکمت، موعظه و عبرت است و خدای را به یاد آدمی می‌اندازد، ذکر نامیده شده است (الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۹۶/۱۴).

«قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ؛ رَاسِتِي كِه خدَا سَوِي شَمَا تَذَكَّارِي فَرُو فَرَسْتَادِهٖ اسْت؛ پيامبري كه آيات روشنگر خدا را بر شما تلاوت مي‌كند» (طلاق: ۱۰ و ۱۱). مراد از ذکر، حضرت محمد (ص) است. اگر ایشان ذکر نامیده شده، چون رسول وسیله تذکر و یادآور خدا و آیات او است (الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۳۲۵/۱۹). در این باره در چندین تفسیر روایی، احادیث متعددی از معصومان (ع) نقل شده است. مثلاً فیض کاشانی می‌گوید در اخبار زیادی آمده که منظور از «ذکر»، رسول‌الله است (الفيض الكاشاني، ۱۴۱۵: ۱۳۷/۳). امام رضا (ع) در مناظره‌ای با مأمون با استدلال می‌فرماید: «مراد از ذکر در اهل الذکر، پیامبر اکرم (ص) است» (البحرانی، ۱۴۱۶: ۴۲۶/۳).

طباطبایی معتقد است ذکر به معنای حفظ شیء یا استحضار آن است. ظاهراً اصل در ذکر، ذکر قلبی است و چون لفظ، معنا را بر قلب القا می‌کند ذکر لفظی هم گفته می‌شود. ذکر به همین اعتبار در قرآن استعمال شده است. در عرف قرآن، اگر ذکر بدون قید باشد معنایش یاد خدا است. به همین دلیل است که قرآن کریم، وحی نبوت و کتب آسمانی را ذکر خوانده است و آیات شاهد بر این معنا بسیار است. بنابراین، قرآن کریم ذکر است، همچنان که کتاب نوح، صحف ابراهیم، تورات موسی، زبور داوود و انجیل عیسی (ع)، که همه کتاب‌های آسمانی‌اند، نیز ذکرند (الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۵۸/۱۲). گرچه معنای ذکر، گسترده و فراگیر است و شامل هرگونه علم و آگاهی می‌شود، اما در تفسیر آیات لازم است ظواهر و سیاق آیات، شأن نزول و اخبار واردشده، مضاف‌الیه ذکر، یعنی اهل، اصول جهانی، همگانی و جاودانگی قرآن و سایر قرائن، لحاظ شود و سپس نظر نهایی ابراز گردد. البته باید این واژه را به گونه‌ای تفسیر کرد که هم مشتمل بر مورد نزول باشد و هم به زمان و مکان خاصی منحصر نشود. تفصیل این مسئله در بخش بیان مراد از اهل ذکر، پیگیری می‌شود.

۳. مخاطب آیات

در اینکه خداوند متعال در آیات اهل ذکر چه کسانی را خطاب قرار داده، مفسران دیدگاه‌های مختلفی بیان داشته‌اند:

نظر اول: بر اساس تفسیر شیخ طوسی، مخاطب پیامبر اکرم (ص) است (الطوسی، بی‌تا: ۳۸۴/۶).

نظر دوم: مشرکان مکه، مخاطب‌اند که نبوت رسول خدا را منکر شدند و گفتند خدا بزرگ‌تر از آن است که فرستاده‌اش بشر باشد؛ چرا فرشته‌ای نفرستاد؟ شیخ طوسی، مغنیه، ابوحیان، قرطبی و عده‌ای دیگر قائل به این نظرند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۶۳/۱۳؛ المغنیه، ۱۴۲۴: ۵۱۷/۴؛ ابوحیان، ۱۴۲۰: ۵۳۳/۶؛ القرطبی، ۱۳۶۴: ۱۰۸/۱۱).

نظر سوم: بر اساس نظر مقاتل بن سلیمان، ابوجهل، ولید بن مغیره و عقبه بن معیط مخاطب‌اند (البخی، ۱۴۲۳: ۴۷۰/۲).

نظر چهارم: زمخشری، بیضاوی و آلوسی، قریش را ذکر کرده‌اند، در صورتی که لاهیجی، قمی مشهدی، ملا فتح‌الله کاشانی، ثعالبی و حقی برسوی، کفار قریش را نام

برده‌اند. فخر رازی و زحیلی، منکران نبوت را مخاطب دانسته‌اند. ابن جوزی، مشرکان قریش و ابن کثیر و مراغی، عرب‌ها یا منکران آنان؛ طبری، طبق اختلاف روایات، دو گروه مشرکان قریش، عرب‌ها یا منکرانشان را؛ سیوطی سه گروه منکران عرب، مشرکان قریش و اهل تورات را نام برده‌اند (الزمخشری، ۱۴۰۷: ۶۰۷/۲؛ البیضاوی، ۱۴۱۸: ۲۲۷/۳؛ الآلوسی، ۱۴۱۵: ۳۸۶/۷؛ شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۷۱۶/۲؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۲۱۰/۷؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ۱۹۱/۵؛ الثعالبی، ۱۴۱۸: ۴۲۰/۳؛ الحقی البرسوی، بی‌تا: ۳۸/۵؛ الرازی، ۱۴۲۰: ۲۱۰/۲۰؛ الزحیلی، ۱۴۱۸: ۱۴۲/۱۴؛ ابن الجوزی، ۱۴۲۲: ۵۶۱/۲؛ ابن‌الکثیر، ۱۴۱۹: ۴۹۲/۴؛ المراغی، بی‌تا: ۸۸/۱۴؛ الطبری، ۱۴۱۲: ۷۵/۱۴؛ السیوطی، ۱۴۰۴: ۱۱۸/۴).

طباطبایی درباره مخاطب آیه می‌نویسد:

ظاهر جمله «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» این است که خطاب به رسول خدا (ص) و قورمش باشد. هرچند که خطاب در جملات قبل تنها به رسول خدا (ص) بود، و لیکن در آنها نیز معنا متوجه همه بود، پس در این جمله خطاب را باید عموم گرفت تا هر کس راه خود را شناخته و پیروی کند، و آنان که از حقیقت دعوت نبوی خبر ندارند، مانند مشرکین، به اهل علم مراجعه نموده از ایشان بپرسند، و اما آن کس که این معنا را می‌داند مانند خود رسول خدا (ص) و گروندگان به وی، که دیگر غنی و بی‌نیاز از سؤال هستند. بعضی گفته‌اند: خطاب در آیه فقط متوجه به مشرکین است. زیرا آنان بودند که منکر دعوت نبوی بودند، و همان‌ها باید به اهل علم مراجعه نموده بپرسند، و لیکن لازمه این حرف این است که بدون هیچ نکته‌ای در آیه التفات از فرد به جمع به کار رفته باشد (الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۵۷/۱۲؛ موسوی همدانی، ۱۳۷۴: ۳۷۴/۱۲).

با عنایت به تبیین مستدل طباطبایی، نظر اول، یعنی نظر شیخ طوسی، با تکمیل، تثبیت می‌شود. بر اساس اصول جاودانگی و همگانی بودن قرآن، بایسته آن است که مخاطب آیه به زمان و مکان خاصی منحصر نشود. بنابراین، نظر اول با توضیحات یادشده جامع است و سایر نظرها را نیز تحت پوشش قرار می‌دهد.

۴. پرسش از اهل ذکر

یکی از شگردهای کافران و مشرکان در مسیر ستیزه‌جویی با پیامبران، بهانه‌جویی‌های

گوناگون بود. قرآن در چندین آیه آنها را مطرح کرده است. بهانه قوم نوح این بود که چرا او بشر است و فرشته نیست (مؤمنون: ۲۴). به حضرت هود اشکال می‌کردند که او انسانی مانند انسان‌های دیگر است که از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های آنان می‌خورد و می‌آشامد. اطاعت بشر از بشری مثل خودش، موجب خسران است (همان: ۳۳). همین ایرادها را نیز به پیامبر اسلام می‌کردند: چرا پیامبر غذا می‌خورد؟ چرا در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای همراه او نازل نشده که همراه او مردم را انذار کند؟ (فرقان: ۷). آیا باورکردنی است که مقام والای نبوت به یک انسان واگذار گردد؟ کافران و مشرکان با مطرح کردن این بهانه‌ها نه تنها خود ایمان نمی‌آوردند، بلکه تلاش بر ممانعت از ایمان‌ورزی دیگران داشتند. در برخی آیات، به آنان پاسخ داده شده که اگر روی زمین، به جای انسان ملائکه بودند حتماً فرستاده خدا فرشته بود. در برخی دیگر مطرح شده که اگر همراه پیامبر ملک نازل می‌شد و آنان باز کفر می‌ورزیدند، حجت تمام و عذاب و هلاکتشان قطعی بود (انعام: ۸).

بر اساس آیات یادشده، سنت الاهی در مسئله پیامبری و هدایت انسان‌ها چنین مقرر شده که فردی از جنس خودشان به عنوان پیامبر ارسال شود، نه اینکه پیامبر فرشته باشد. «دلیل همگونی رهبر و پیروان روشن است؛ زیرا او باید در رفتار و کردار، الگو و اسوه باشد. این تنها در صورتی ممکن است که دارای همان غرایز، احساسات، ساختمان جسمی و روحی باشد، وگرنه فرشته‌ای که نه شهوت جنسی دارد و نه به مسکن، لباس، غذا و غیر آن نیازمند است، هیچ‌گاه نمی‌تواند برای انسان‌ها سرمشق باشد» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۹۱/۱۲). ناگفته نماند که نوع شبهه از نظر طباطبایی با نظر سایر مفسران متفاوت است. وی با توجه به آیه ۳۵ سوره نحل، مشرکان را مطلق مشرکان نه مشرکان مکه دانسته که شبهه آنان استحاله نبوت است، برخلاف دیگران که آن را محدود به مشرکان مکه تلقی کرده‌اند (الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۵۶/۱۲).

در آیات اهل ذکر نیز همین مسئله مطرح است. بنابراین، آن پرسشی که باید از اهل ذکر پرسید این است که آیا پیامبر خدا، بشر است یا فرشته؟ تقریباً اکثر قریب به اتفاق مفسران این مطلب را گوشزد کرده‌اند. ظاهر و سیاق آیات مد نظر و سایر آیات یادشده نیز مؤید آن است. اما بر اساس نظر برخی مفسران، گرچه مورد نزول آیات اهل ذکر از حیث پرسش، همان پرسش پیش‌گفته است (الرازی، ۱۴۲۰: ۲۱۰/۲ و ۲۲/۲۲؛ الالوسی، ۱۴۱۵: ۳۸۶/۷؛ الطوسی، بی‌تا: ۳۸۵/۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۵۷/۶) اما آیات، بیانگر قاعده‌ای عقلایی و فراگیر است

و خصوصیت شأن نزول باعث تخصیص عموم و اطلاق آیه نمی‌شود. در تفسیر صافی بعد از نقل اخبار مربوط به آیه آمده است: «از اخبار استفاده می‌شود که پرسش، شامل هر اشکال و هر پرسشی است و مخصوص رسل نیست». در تفسیر روان جاوید نیز اشاراتی هست (الفیض الکاظمی، ۱۴۱۵: ۱۳۷/۳؛ ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸: ۲۸۸/۳). آیه بیانگر قانون کلی عقلایی درباره رجوع جاهل به عالم است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۳۶۱/۱۳). فخر رازی نقل کرده که برخی این آیه را دلیل بر وجوب و حداقل جواز رجوع مجتهد به مجتهد دیگر دانسته‌اند (الرازی، ۱۴۲۰: ۲۱۱/۲۰). از ظاهر کلام قرطبی برمی‌آید که وی آیه را دلیل وجوب تقلید از علما گرفته است (القرطبی، ۱۳۶۴: ۲۷۲/۱۱). در تفسیر روح البیان آمده است که آیه اشاره دارد به اینکه باید در مجهولات به علما مراجعه کرد. از غزالی پرسیدند: این احاطه بر اصول و فروع علوم را چگونه به دست آوردی؟ او در پاسخ آیه اهل ذکر را خواند؛ یعنی از طریق پرسش از دانشمندان، آن احاطه حاصل شد (الحقی البرسوی، بی‌تا: ۳۸/۵).

۵. مصداق اهل ذکر

در اینکه منظور از اهل ذکر چه کسانی است، در تفاسیر اقوال متعدد و متفاوتی بیان شده است. در تعدادی از کتب تفسیر، فقط آرا نقل شده و قول خاصی انتخاب نشده است، مانند: *روض الجنان*، *مخزن العرفان*، *تفسیر شبّر*، *جامع البیان*، *البحر المحیط* و *الجامع لاحکام القرآن* (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۱۴/۱۲؛ امین، ۱۴۱۲: ۱۹۶/۷؛ الشبّر، ۱۴۱۲: ۲۷۰/۱؛ الطبری، ۱۴۱۲: ۷۵/۱۴؛ ابوحنیان، ۱۴۲۰: ۵۳۳/۶؛ القرطبی، ۱۳۶۴: ۱۰۸/۱۱). اما در تفاسیر دیگر قول خاص نیز اتخاذ شده، که آن اقوال عبارت‌اند از:

نظر اول: مقصود از اهل ذکر دانشمندان یهود و نصارا است. از ابن‌عباس و مجاهد نقل شده که منظور اهل کتاب است. مشرکان از روی شدت دشمنی با پیامبر، آن حضرت را تکذیب می‌کردند؛ اما اخباری را که یهود و نصارا از کتاب‌های خود می‌دادند تصدیق می‌کردند و لذا به مشرکان گفته شده از اهل کتاب پرسند. این نظر در تفاسیری مانند *جامع الجامع*، *الدر المنثور*، *تفسیر ابن‌کثیر*، *جواهر الحسان*، *روح البیان*، *تفسیر مراغی و التفسیر المنیر* برگزیده شده است (طبرسی، ۱۳۷۷: ۲۸۹/۲؛ السیوطی، ۱۴۰۴: ۱۱۹/۴؛ ابن‌الکثیر، ۱۴۱۹: ۴۹۲/۴؛ الثعالبی، ۱۴۱۸: ۴۲۰/۳؛ الحقی البرسوی، بی‌تا: ۳۸/۵؛ المراغی، بی‌تا: ۸۹/۱۴؛ الزحیلی، ۱۴۱۸: ۱۴۳/۱۴).

فخر رازی می‌گوید یهود و نصارا مراد است. سپس اضافه می‌کند از آنجا که این آیه

مربوط به واقعه‌ای خاص است، بنابراین، استدلال به آیه بر وجوب مراجعه عامی به عالم یا مجتهد به مجتهد دیگر درست نیست. طباطبایی در نقد نظر فخر رازی می‌گوید لازمه این سخن رازی این است که بدون هیچ نکته‌ای در آیه خطاب به فرد (مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ) به خطاب به جمع (فَأَسْأَلُوا) تغییر کرده باشد (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۵۷/۱۲). در تفسیر *انوار التنزیل* آمده که اهل کتاب یا تاریخدانان، مقصود است. در فتح *التقدیر* بیان شده که مؤمنان از اهل کتاب منظور است. این قول به اعمش و ابن جبیر منسوب است. ابوحنیف معتقد است این نظر درست نیست. زیرا مشرکان شهادت کتابی مسلمان‌شده را نمی‌پذیرند. آلوسی، استدلال ابوحنیف را پاسخ داده است (الرازی، ۱۴۲۰: ۱۲۲/۲۲؛ البیضاوی، ۱۴۱۸: ۲۲۷/۳؛ الشوکانی، ۱۴۱۴: ۱۹۷/۳؛ ابوحنیف، ۱۴۲۰: ۵۳۳/۶؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۳۸۶/۷). بعضی مانند مقاتل بن سلیمان گفته‌اند اهل ذکر، اهل تورات‌اند. ابن کثیر آنان را اهل کتب گذشته دانسته، زحیلی گفته آنها اهل علم یا اهل کتب ماضیه هستند (البلیخی، ۱۴۲۳: ۴۷۰/۲؛ ابن‌الکثیر، ۱۴۱۹: ۴۹۲/۴؛ الزحیلی، ۱۴۱۸: ۱۴۳/۱۴). در اینکه اهل ذکر، دانشمندان اهل کتاب زمان رسول خدا (ص) را شامل می‌شود هیچ شک و بحثی نیست. زیرا آیه به طور قطع مورد نزول را در بر می‌گیرد، اما مسئله این است که آیا اهل ذکر منحصر در آنها است؛ یا اینکه آیه، از این حیث عام و مطلق است و بیانگر یک قاعده عقلایی فراگیر؛ یعنی رجوع جاهل به عالم است و مصداق اکمل و اتم آن، پیشوایان معصوم‌اند؟ این مسئله در ادامه بررسی می‌شود.

نظر دوم: مقصود از اهل ذکر، کسانی است که از تاریخ گذشتگان آگاه و مطلع باشند. شیخ طوسی این قول را به رمانی، زجاج و ازهری نسبت داده است. طبرسی نیز آن را به عنوان یکی از اقوال ذکر می‌کند. در تفسیر *روان جاوید* آمده است: «اهل ذکر به حسب مسائل و سؤال‌کنندگان مختلف می‌شود. اینجا مناسب، علمای تاریخ است». طبری، بر اساس اختلاف روایات، چند قول نقل می‌کند و در یکی از آنها می‌گوید اهل ذکر کسانی هستند که کتب پیشینیان را می‌خوانند. فخر رازی این نظر را به عنوان قول سوم شمرده است. در برخی دیگر از تفاسیر نیز، اهل ذکر به دانشمند تاریخ تفسیر شده است (الطوسی، بی‌تا: ۳۸۴/۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۵/۷؛ ثقفی تهرانی، ۱۳۹۸: ۵۴۱/۳؛ الطبری، ۱۴۱۲: ۷۵/۱۴؛ الرازی، ۱۴۲۰: ۲۱۱/۲۰؛ خسروانی، ۱۳۹۰: ۱۷۳/۵).

نظر سوم: مقصود از اهل ذکر، اهل قرآن است. زیرا بر اساس آیه شریفه، یکی از اسامی قرآن ذکر است: «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ؛ این قرآن را به سوی تو

فروود آوردیم، تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی» (نحل: ۴۴). طبرسی، طبری، ابن کثیر، ابن جوزی و تعدادی دیگر این قول را از ابن زید نقل کرده‌اند. ابن کثیر می‌گوید اینکه قرآن، ذکر است قابل قبول؛ اما در اینجا درست نیست. زیرا وقتی مشرکان، منکر قرآن‌اند چگونه برای اثبات آن به اهل قرآن مراجعه کنند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۵۵۷/۶؛ الطبری، ۱۴۱۲: ۷۵/۱۴؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۴۹۲/۴؛ ابن الجوزی، ۱۴۲۲: ۵۶۱/۲). اما ابوالفتوح رازی و قرطبی آن را به ابن عباس استناد داده‌اند (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ۴۲/۱۲؛ القرطبی، ۱۳۶۴: ۱۰۸/۱۱). ملا فتح‌الله کاشانی و آلوسی گفته‌اند می‌توان اهل ذکر را بر اهل قرآن حمل کرد (کاشانی، ۱۳۳۶: ۱۹۱/۵؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۳۸۶/۷). اما فخر رازی این نظر را بعید می‌داند. زیرا مشرکان، قرآن و اهلش را قبول نداشتند تا اینکه از آنان پرسند و بپذیرند (الرازی، ۱۴۲۰: ۱۲۲/۲۲). محمد بن مسلم از امام باقر (ع) روایت کرده: «الذکر: القرآن، و آل رسول الله (ص) أهل الذکر؛ ذکر، قرآن است و اهل بیت، اهل ذکرند» (بحرانی، ۱۴۱۶: ۴۲۶/۳). ابوجعفر و ابن زید گفته‌اند اهل قرآن مراد است؛ اما این قول و آن قولی که می‌گوید مقصود از اهل ذکر، مسلمانان است، تضعیف می‌شود؛ زیرا کافران، سخن مؤمنان را تکذیب می‌کنند و لذا گزارش مؤمنان برای آنان حجت نیست (ابوحیان، ۱۴۲۰: ۵۳۳/۶). در میزان آمده است: «درست است که قرآن، ذکر و اهل قرآن هم اهل ذکرند؛ اما اراده این معنا از آیه با اتمام حجت نمی‌سازد. زیرا معنا ندارد به کسانی که نبوت پیامبر (ص) را قبول ندارند گفته شود اگر نمی‌دانید بروید از پیروان او پرسید» (الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۵۹/۱۲).

نظر چهارم: اهل بیت پیامبر اهل ذکرند. در اکثر قریب به اتفاق تفاسیر شیعه، این نظر نقل شده است. در تفاسیر روایی امامیه نظیر تفسیر قمی، فرات کوفی، عیاشی، البرهان، نور الثقلین، صافی و کنز الدقائق، احادیث فراوانی نقل شده که بیانگر آن است که مقصود از اهل ذکر، فقط اهل بیت‌اند (قمی، ۱۳۶۷: ۶۸/۲؛ فرات کوفی، ۱۴۱۰: ۲۳۵/۱؛ ابن شهر آشوب، ۱۴۱۰: ۴۹/۲؛ بحرانی، ۱۴۱۶: ۴۲۳/۳؛ العروسی الحویزی، ۱۴۱۵: ۵۵/۳؛ الفیض الکاشانی، ۱۴۱۵: ۱۳۸/۳؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۳۱۰/۷). حتی برخی از مفسران اهل سنت نیز این نظر را نقل کرده‌اند (الطبری، ۱۴۱۲: ۵/۱۷). آلوسی می‌گوید برخی از امامیه معتقدند مراد از «اهل ذکر» اهل بیت (ع) است، به دلیل روایت جابر و محمد بن مسلم از ابوجعفر. ظاهر روایت ابن مردویه از انس، موافق با نظر امامیه است. اما این نظر درست نیست (الآلوسی، ۱۴۱۵: ۳۸۶/۷). ابن کثیر

نیز می‌گوید:

قول ابی جعفر (ع)، که اهل ذکر ما هستیم، صحیح نیست. منظور ایشان از ما، امت اسلامی است. زیرا از همه امت‌های پیشین اعلم است. علمای اهل بیت پیامبر از بهترین علما هستند، تا هنگامی که بر سنت مستقیم پایدار باشند. مانند علی، ابن عباس، فرزندان علی، حسن، حسین، زین العابدین، محمد باقر، جعفر صادق و امثال آنان که به ریسمان متین الاهی چنگ زده‌اند (ابن‌الکثیر، ۱۴۱۹: ۴/۴۹۲).

البته ابن‌کثیر، این قول را مانند قول ابن‌زید و با همان استدلال رد می‌کند. یعنی اصل سخن صحیح است، ولی در آیه منظور نیست؛ چون مخالف، چیزی را که انکار کرده در اثباتش به آن مراجعه نمی‌کند (همان). طبرسی می‌گوید بر اساس یکی از اقوال اهل ذکر اهل بیت پیامبرند. از علی (ع) و امام باقر (ع) روایت شده که اهل ذکر، ما هستیم. پشتیبان این قول کلام خداوند متعال است که پیامبر (ص) را ذکر نامیده است: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا؛ به‌راستی خدا تذکاری که رسول است سوی شما فرو فرستاده» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۶۵/۷؛ طلاق: ۱۰ و ۱۱).

در مجامع روایی شیعه، روایات متعددی نقل شده است. مثلاً کلینی در کافی، یک باب به عنوان «اهل الذکر» اختصاص داده و ۹ حدیث از رسول خدا (ص)، امام باقر، امام صادق (ع) و امام سجاد (ع) ذکر کرده است (الکلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۱۰). روایات زیادی از طریق شیعه و سنی به این مضمون وارد شده که در جلد سوم ملحقات *احقاق الحق*، ص ۴۸۲ به بعد، نقل شده است. در جلد ۲۳ *بحارالانوار*، ص ۱۷۲ به بعد، حدود شصت روایت در این باره نقل شده است (قرائتی، ۱۳۸۳: ۶/۳۹۸). تعدد و کثرت احادیث به گونه‌ای است که موجب اطمینان و وثاقت به صدور حاصل می‌گردد و نیازی به کسب تحصیل وثاقت سندی نیست. روایات چند دسته‌اند: در دسته اول، ذکر به قرآن، در دسته دوم، ذکر به حضرت محمد (ص) و در هر دو دسته، اهل ذکر به ائمه اطهار تفسیر شده است. در دسته سوم به صراحت «اهل ذکر» منحصر در امامان (ع) شده است (الکلینی، ۱۴۰۷: ۱/۲۱۰ و ۲۱۱). برای نمونه دو حدیث ذکر می‌شود:

محمد بن مسلم می‌گوید به حضرت باقر (ع) عرض کردم مردم گمان دارند اهل ذکر، یهود و نصارا هستند. امام فرمود اگر آنها باشند شما را به دین خود فرا می‌خوانند. هرگز نشاید پروردگار، شما را به پریشی از افرادی فرمان دهد که شما را از اسلام خارج کنند و به دین یهود و نصارا برگردانند. سپس آن حضرت با دست به سینه مبارک اشاره کرد

و فرمود: ما ائمه اهل ذکر هستیم و مردم باید از ما بپرسند (الحر العاملی، ۱۴۰۹: ۶۳/۲۷). در حدیث دیگری آمده است حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون، که علمای عراق و خراسان حاضر بودند، فرمود ما ائمه معصومین اهل ذکریم که خداوند امر به پرسش از آنان کرده است. علما عرض کردند مقصود پروردگار از اهل ذکر، دانشمندان یهود و نصارا است. امام فرمود پناه به خدا از این سخنان. اگر مراد، آنها باشند ما را به دین خود می‌خوانند و می‌گویند دین ما افضل و نیکوتر از دین اسلام است. مأمون گفت پس مقصود از ذکر چیست و اهل آن کیست. فرمود ذکر، رسول اکرم (ص) و اهل آن، ما ائمه هستیم. خداوند این موضوع را در سوره طلاق، آیه ۱۰ و ۱۱، به روشنی بیان کرده است (صدوق، ۱۳۷۸: ۲۳۹/۱).

نظر پنجم: مراد از اهل ذکر، اهل علم و دانش است. مفسرانی که آرای مختلف در مسئله را نقل کرده‌اند، این نظر را نیز در زمره آرا شمرده‌اند. در تفسیر *مفاتیح الغیب*، قول زجاج به عنوان قول چهارم ذکر شده که اهل علم و تحقیق منظور است (الحقی البرسوی، بی‌تا: ۳۸/۵؛ الرازی، ۱۴۲۰: ۲۱۱/۲۰). قرطبی معتقد است علما در لزوم تقلید عوام از آنان، هیچ اختلاف نظری ندارند، و مراد از اهل ذکر دانشمندان است (القرطبی، ۱۳۶۴: ۲۷۲/۱۱). شریف لاهیجی می‌نویسد: «اهل علم و دانش منظور است» (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۷۱۶/۲). گرچه در اخبار، اهل ذکر به ائمه اطهار (ع) تفسیر شده و مردم به پرسش از ایشان مأمورند نه از علمای یهود و نصارا؛ اما صدر و ذیل آیه با پرسش از ائمه (ع) تناسب ندارد. باید اهل ذکر بر معنایی اعمّ حمل شود و اینکه، روایات مصادیق جلیه را بیان می‌کند (تقیی تهرانی، ۱۳۹۸: ۵۴۱/۳). در اخبار شیعه تفسیر به ائمه شده و مکرر گفته‌اند این اخبار بیان مصداق اتم می‌کند و منافاتی با عموم آیه ندارد و مراد، اهل اطلاع است؛ هر که باشد. «إِنَّ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» ارشاد به حکم عقل، یعنی رجوع جاهل به عالم، است (طیب، ۱۳۷۸: ۱۲۸/۸).

بدون شک، اهل ذکر از نظر مفهوم لغوی، تمام آگاهان را در بر می‌گیرد و آیه بیانگر یک قانون کلی عقلایی درباره رجوع جاهل به عالم است، هرچند مصداق آیه، دانشمندان اهل کتاب بودند ولی این، مانع کلیت قانون نیست. به همین دلیل، دانشمندان و فقهای اسلام به این آیه برای مسئله «جواز تقلید از مجتهدان اسلامی» استدلال کرده‌اند. اگر می‌بینیم در روایاتی که از طرق اهل بیت (ع) به ما رسیده، اهل ذکر به علی (ع) یا سایر امامان اهل بیت (ع) تفسیر شده به معنای انحصار نیست،

بلکه بیان واضح‌ترین مصداق‌های این قانون کلی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۳/۳۶۱). شایان ذکر است که دیدگاه طباطبایی با سایر مفسران در آیه ۴۳ سوره نحل، متفاوت است. وی این آیه را پاسخی به شبهه مشرکان مکه ندانسته، بلکه آن را پاسخ به ادعای مطلق مشرکان دانسته است. زیرا سیاق جمله «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ» حصر رسالت بر بشر عادی و معمولی است، بشری که به او وحی می‌شود. این حصر در قبال ادعای مشرکان است که می‌پنداشتند اگر خداوند بشری را فرستاده خود قانون نظام طبیعت را نقض کرده و اختیار و استطاعت را از بین برده است. خداوند برای مشرکان روشن می‌کند که در هیچ یک از کتاب‌های فرستاده شده از ناحیه خدا ادعا نشده که دعوت دینی ظهور قدرت غیبیه و اراده تکوینیه‌ای است که می‌تواند نظام عالم را بر هم زند و سنت اختیار را باطل کند و مردم را مجبور به قبول کند تا در پاسخش بگویند: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ...» (الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۵۶/۱۲). به همین دلیل، طباطبایی برداشت بیشتر مفسران، مثل فخر رازی، آلوسی، طبرسی و ... را، که سیاق آیه را رد شبهه «مشرکان مکه یا قریش» می‌دانند، نقد می‌کند و می‌گوید:

اولاً این سخن با سیاق آیه انطباق ندارد. ثانياً قبلاً هم از خصوص مشرکان قریش چنین پنداری نقل نشده تا آیه ناظر به آن باشد. ثالثاً تنها سخنی که از مشرکان نقل شده (مطلق مشرکان، نه مشرکان قریش) همان جمله: «لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ...» (نحل: ۳۵) است که سیاقش اثبات استحاله نبوت است و در آن سخنی از رسالت ملائکه به میان نیامده است (همان).

بررسی نظرهای یادشده: از میان نظرهای پیش گفته، نظر پنجم صحیح است و منظور از اهل ذکر، مطلق اهل علم و دانش است و منحصر به گروه خاصی نمی‌شود. زیرا:

۱. بر اساس تحقیقی که در قسمت مفهوم‌شناسی صورت گرفت، یکی از وجوه واژه «ذکر»، مشتمل بر معنای علم و دانش است، و معنای مناسب با دو آیه اهل ذکر همین معنا است. لفظ «الذکر» در آیه شریفه، بدون هیچ قیدی و مطلق است و ظاهراً «ال» آن برای جنس است؛ بنابراین، اهل ذکر دارای مفهومی وسیع و گسترده است و همه دانشمندان و آگاهان در زمینه‌های مختلف را شامل می‌شود.

۲. بر اساس اصل جاودانگی و همگانی بودن قرآن و رعایت منطق تفسیر قرآن، آیات اهل ذکر بیانگر قانونی کلی است و مختص به زمان، مکان و افراد خاصی نمی‌شود

(الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۵۸/۱-۷۰). در حقیقت، آیات مذکور، بیان‌کننده قاعده عقلائی رجوع جاهل به عالم است. طباطبائی می‌گوید آیه، ارشاد به یک اصل عام عقلائی است و آن وجوب رجوع جاهل به اهل خبره است. روشن است که این حکم، تعبدی، تشریحی و مولوی نیست و به طایفه و گروه ویژه‌ای اختصاص ندارد (همان: ۲۵۹/۱۲، ۲۶۲). خوبی معتقد است گرچه مراد از «اهل ذکر» علمای اهل کتاب است، اما این از باب تطبیق کلی بر مصداق است. شأن نزول عمومیت آیات قرآن را محدود نمی‌کند. وی با استفاده از روایت امام باقر (ع) می‌گوید اگر آیه با مرگ کسی که درباره او نازل شده بمیرد، هر آینه قرآن هم مرده است. یعنی اگر آیه را محدود به مورد نزولش کنیم آیه می‌میرد. در این صورت، آیات قرآن جاودانه نخواهد بود، در حالی که در روایت امام صادق (ع) است که قرآن مانند خورشید و ماه در جریان است. وی با این سخن خود تنافی بین مفاد آیه و اخبار را رفع کرده است (الطباطبائی الحکیم، ۱۴۱۴: ۳/۲۵۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۵/۴۰۳-۴۰۴). آیه بیان قاعده کلی و ارشاد به حکم خرد است که جاهل در خصوص هر موضوعی که به آن نیاز داشته باشد ناگزیر برای تشخیص و تعیین راه‌حل به دانشمند همان امر رجوع، و به نظر او اعتماد می‌کند و این اصل عقلائی در هر زمینه قابل انطباق است و اختصاص به قوم خاصی ندارد (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۹/۴۵۸). حتی برخی از مفسران فراتر از آن گفته‌اند آیه به حکم عقل ارشاد دارد، نه قاعده عقلائی (طیب، ۱۳۷۸: ۱۲۸/۸؛ المدرسی، ۱۴۱۹: ۶/۶).

۳. گرچه در بخش‌های پیشین بیان شد که شأن نزول آیات، مشرکان قریش است که از باب ستیزه‌جویی با رسول خدا (ص) دنبال بهانه و شبهه بودند، که مگر ممکن است کسی از جنس انسان، فرستاده پروردگار باشد؟ لذا به آنان گفته شد مسئله را از اهل کتاب بپرسند؛ اما به هیچ وجه مورد نزول، مخصص حکم کلی آیه نیست، البته آیه به طور حتم مورد نزول را شامل می‌شود. اهل کتاب، یهود، نصارا و غیر آنان، که هم‌زمان با رسول اکرم بودند، چون از پاسخ پرسش آگاه بودند مصداقی از مصادیق اهل ذکر محسوب می‌شدند. اهل کتاب بودن، خصوصیت ندارد. در تفسیر نمونه آمده است:

اهل ذکر مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه‌های مختلف شامل می‌شود، و اگر بسیاری از مفسرین اهل ذکر را در اینجا به معنای علمای اهل کتاب تفسیر کرده‌اند نه به این معنا است که اهل ذکر مفهوم محدودی داشته باشد، بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است؛ زیرا سؤال درباره پیامبران

و رسولان پیشین و اینکه آنها مردانی از جنس بشر با برنامه‌های تبلیغی و اجرایی بودند قاعداً می‌بایست از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصارا بشود، درست است که آنها با مشرکان در تمام جهات هم‌عقیده نبودند، ولی همگی در این جهت که با اسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند. بنابراین، علمای اهل کتاب برای بیان حال پیامبران پیشین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می‌شدند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۴۲/۱۱).

۴. اهل ذکر و اهل علم و دانش، مفهومی کلی دارد و منطبق بر مصادیق فراوان و گوناگون است. همان‌گونه که اهل کتاب آگاه به بشر بودن انبیا یکی از مصادیق آن است. همچنین، تاریخدان، فقیه، عالم دینی، و بلکه هر دانشمند و متخصصی، مصداق‌های مختلف اهل ذکرند. زیرا هر کدام مصداق اهل علم‌اند. «به همین دلیل دانشمندان و فقهای اسلام به این آیه برای مسئله «جواز تقلید از مجتهدان اسلامی» استدلال کرده‌اند» (همان: ۳۶۱/۱۳). فخر رازی این استدلال را بعید دانسته است. زیرا آیه خطابی شفاهی و در واقعه‌ای خاص بوده و مربوط به یهود و نصاری آن زمان است (الرازی، ۱۴۲۰: ۱۲۲/۲۲). گرچه ضعف کلام فخر، روشن و بی‌نیاز از توضیح است، اما جمله «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» از هر لحاظ اطلاق دارد، از لحاظ سائل، مسئول و موضوع سؤال اعم از معارف اسلامی، احکام، وظایف دینی، که باید از اهل ذکر پرسیده شود (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ۴۵۸/۹). در المیزان نیز آمده است:

با توجه به سیاق و مورد نزول آیه، مخاطب مشرکان هستند، و مراد از «اهل ذکر» اهل کتاب مخصوصاً یهودیان‌اند. با قطع نظر از مورد نزول آیه از روایات چنین برمی‌آید که آیه شریفه مطلب عامی را بیان کرده که هم سائل، هم مسئول و هم مسئول‌عنه در آن عام است. به این معنا که مخاطب مشرکان نیستند، بلکه همه مسلمانان‌اند؛ هر کسی که نسبت به معارف حقیقی جاهل است. مسئول‌عنه هم اصل شک در رسالت نیست، بلکه همه مسائل دینی است (الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۸۴/۱۲).

۵. چنانچه در مباحث پیش‌گفته تبیین شد، طبق آیات متعدد پیامبر اکرم (ص)، قرآن و تورات ذکر نامیده شده است. همچنین، در روایات فراوان، رسول خدا (ص)، ذکر و امامان معصوم (ع)، اهل ذکر محسوب شده‌اند. وجود مقدس پیامبر اکرم (ص)، قرآن و

کتب آسمانی از مصادیق بارز، اتم و اکمل ذکر و دربردارنده علوم الهی هستند. پیشوایان معصوم (ع) نیز کامل‌ترین و برترین مصداق اهل ذکرند. بر اساس آنچه گذشت، تطبیق آیات اهل ذکر، در مصادیق مختلف با هیچ اشکالی روبه‌رو نمی‌شود و با مفهوم کلی و عام اهل ذکر نیز منافاتی ندارد. گاه مصداق آن، اهل کتاب، و گاه فقیه و عالم دینی و غیر آن است. به طور قطع و حتم، امام معصوم کامل‌ترین و برترین مصداق آن است. این مطلب، همان قاعده جری و تطبیق است که طباطبایی بارها در *المیزان* از آن یاد کرده و به آن تمسک حسته است (الطباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۶۶/۱؛ ۲۹/۲؛ ۷۰/۳؛ ۳۴۸/۴؛ ۱۳۷/۵؛ ۱۷۷/۱۲، ۳۰۹ و ...). یکی از مباحث مهمی که در قواعد تفسیر قرآن مطرح است چندمعنایی در ساختارهای چندوجهی قرآن است. یکی از قواعد این نظام، قاعده دلالت استقلالی و غیراستقلالی است. طباطبایی در این باره می‌گوید: «هر جمله از جملات قرآنی به تنهایی حقیقتی را می‌فهماند و با هر یک از فیوادی که دارد، از حقیقتی دیگر خبر می‌دهد. مستند این قاعده روایات است و آن سزای است که اسراری در آن نهفته است» (همان: ۲۰/۱؛ ۹۹/۱۰). بر اساس قاعده مزبور، جمله «فاسئلوا اهل الذکر» به صورت مستقل، بر حکم کلی و عام دلالت دارد و به صورت غیرمستقل و با لحاظ جملات قبل و بعد آن، همچنین سیاق آیات، حکم مورد نزول را بیان می‌کند و هر دو دلالت، صحیح، حجت و قابل استناد است.

یک پرسش: اگر پیشوای معصوم، برترین مصداق است، چرا در برخی روایات، اهل ذکر فقط در امامان معصوم انحصار یافته و از دیگران نفی شده است؟ چنانچه در روایت محمد بن مسلم از امام باقر (ع) و در حدیث امام رضا (ع) آمده بود. حتی در روایات مذکور استدلال شده که اگر اهل کتاب، اهل ذکر باشند آنان افراد را از دین اسلام خارج کرده و به دین خود فرا می‌خوانند. چنین دستوری از خداوند متعال صادر نمی‌شود و شایسته شأن او نیست.

پاسخ: بر اهل پژوهش پوشیده نیست که حدیث دارای دو بخش متن و سند است. متن، سخن نقل شده و سند، راویان آن است. حدیث قابل استناد، شرایطی دارد، از جمله باید سند آن، معتبر، متن آن، بی‌نقص، و دلالتش تمام باشد. قبل از استدلال به روایت باید سند و متن آن نقادی شود. در بحث مد نظر، چون تعداد روایات زیاد است اطمینان به صدور حاصل می‌شود. بنابراین، از نقد و ارزشیابی سند رفع ید می‌شود. اما در خصوص

نقد متن، چند مطلب شایسته تأمل است: ۱. روشن است که روایات یادشده بیانگر حصر اهل ذکر در ائمه اطهار (ع) است؛ اما این حصر، حصر مطلق نیست، بلکه حصر اضافی و نسبی است. مؤید بلکه دلیل بر آن، استدلالی است که در آن دو روایت آمده بود که مسئله اخراج از اسلام و دعوت به دین اهل کتاب مطرح شده است. این استدلال دلیل بر آن است که پرسش‌ها تغییر پیدا کرده؛ زیرا پرسش زمان پیامبر درباره بشری بودن فرستاده خدا بوده و پرسشگر نیز مشرکان معاند بوده‌اند. به طور طبیعی پاسخ‌گو باید نزد پرسشگر محل اعتماد باشد. اما در زمان امام باقر (ع) و امام رضا (ع)، طبق صریح حدیث، پرسشگر مسلمان است؛ مسلمانی که حداقل کف اعتقادات اسلام را دارد و به حضرت محمد (ص) به عنوان یکی از انسان‌های برگزیده الهی و آخرین پیامبر پروردگار اعتقاد می‌ورزد. بنابراین، پرسش او بشری بودن پیامبر نیست. پس چون پرسش و پرسشگر تغییر کرده باید پاسخ‌گو نیز تغییر کند. حال اگر پاسخ را فقط معصوم (ع) می‌داند فقط از معصوم (ع) هم باید پرسش شود نه شخص دیگر.

۲. بدون شک آیات قرآن باید به نحوی تفسیر شود که مورد نزول را شامل شود. این مطلب را باید به عنوان اصلی اساسی مد نظر داشت. اصل مزبور و اصل جاودانگی و همگانی بودن قرآن از هنگام نزول به بعد، دلیل و قرینه اضافی بودن حصر در روایات مذکور است (اسعدی و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲/۱).

۳. از یک سو، ظاهر و سیاق روایات اهل ذکر، همچنین روایات مربوط به شأن نزول و اصول پیش‌گفته، دلیل بر آن است که مصادیق آغازین اهل ذکر، بی‌تردید علمای اهل کتاب بوده‌اند. از سوی دیگر، احادیث متعدد بیان‌کننده حصر اهل ذکر در ائمه اطهار (ع) است. بنابراین، دو دلیل متعارض‌اند. به منظور رفع ید از هر دو دلیل یا یکی از آنها مجوزی وجود ندارد. فقط یک صورت باقی می‌ماند و آن، جمع بین دو دلیل است. شاهد و قرینه جمع بین آنها، اصول یادشده، روایات شأن نزول و وضعیت و فضای زمان نزول است. این شواهد و قرائن، ظاهر و سیاق آیات را تأیید، تأکید و تثبیت می‌کند و دلیل بر اضافی و نسبی بودن حصر اهل ذکر در امامان معصوم است. بنابراین، اهل ذکر در معصومان منحصر است؛ اما نه به صورت مطلق، بلکه به صورت اضافی و نسبی.

از مباحث پیش‌گفته این نتیجه به دست می‌آید که نظرهای اول، دوم، سوم و چهارم هر کدام به تنهایی کامل، بدون اشکال و صحیح نیست، به خلاف نظر پنجم، که اکثر قریب

به اتفاق اقوال مفسران را در گستره خود جای می‌دهد و باعث حذف و رفع ید از هیچ دلیلی، اعم از ظاهر آیه و روایت، نمی‌شود، بلکه این نظر، مقتضای جمع عرفی مقبول بین ادله مختلف دارای تعارض ظاهری است. هم مورد نزول به عنوان مصداق آیه باقی می‌ماند و هم امام معصوم (ع) برترین مصداق اهل ذکر تلقی می‌شود و از روایات و از اصل حصر اهل ذکر در اهل بیت (ع)، که مفاد برخی از آنها است، صرف نظر نمی‌شود.

نتیجه

در تفسیر آیات اهل ذکر، چند مسئله مطرح و بررسی شد: تبیین شأن نزول، مفهوم‌شناسی واژه «ذکر»، اطلاقات ذکر در قرآن، تعیین مخاطب و پرسشگر، مشخص شدن پرسش و پاسخ‌گو. مسئله اساسی بین مفسران، تعیین مراد از اهل ذکر است. طبق ظاهر و سیاق آیات، زمان، مکان و فضای نزول و روایات مربوط به آن، مقصود از اهل ذکر، اهل کتاب آن زمان است. اما در مجامع روایی و تفاسیر روایی، اخبار فراوانی وجود دارد که بیانگر آن است که منظور از اهل ذکر، ائمه اطهار (ع) هستند. در تعداد معتناهی از آنها، اهل ذکر در امامان معصوم (ع) انحصار یافته و از غیر آنان نفی شده است.

در مقام حل مسئله یادشده، دو دسته دلیل متقابل رخ می‌نماید: یک دسته با تأکید دلالت دارد که اهل ذکر فقط پیشوایان معصومانند، با این استدلال که اگر اهل ذکر، اهل کتاب باشند باعث اخراج مسلمانان از اسلام و روی‌آوری به دینشان می‌شوند. لازمه پذیرش صد درصدی این دلیل، خروج مورد نزول از شمول آیات است و این، به هیچ وجه پذیرفتنی نیست. به دلیل این محذور، اکثر مفسران، به‌ویژه اهل سنت، این روایات را نادیده گرفته یا حصر آن را رد کرده و بر معنای نادرستی حمل کرده‌اند.

مفسران، امر را دایره مدار بین دو چیز دانسته‌اند؛ یا از شأن نزول بگذرند و بگویند آیات مورد نزول را شامل نمی‌شود یا از روایات مربوط به اهل بیت و حصر اهل ذکر در ایشان صرف نظر کنند. اما راه‌حل درست و صحیح آن است که بر اساس اصول و قواعد تفسیر و نیز مطابق قوانین تعادل و تراجیح و راه‌حل تعارض بین ادله باشد. اگر سند و دلالت ادله دو طرف تمام باشد و ضوابط و قواعد، اجازه حذف یک طرف یا هر دو طرف را ندهد، به‌ناچار باید با استفاده از قرائن و ادله دیگر، در ظاهر یکی از دو طرف تصرف کرد. با اتخاذ نظر صحیح، فقط از اطلاق حصر روایات صرف نظر می‌شود، نه از اصل حصر و نه از کل روایات. در این صورت، حصر اهل ذکر در اهل بیت (ع)، حصر اضافی

و نسبی تلقی می‌شود. استدلال در ذیل روایات مذکور قرینه و مؤید آن است. علاوه بر قواعد حل تعارض ادله، قاعده جری و تطبیق و نیز قاعده دلالت استقلالی و دلالت غیراستقلالی، که تفصیل آن گذشت، دلیل این نظر است.

منابع

الآلوسی، سید محمود (۱۴۱۵). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
 ابن جوزی، ابوالفرج (۱۴۲۲). *زاد المسیر فی علم التفسیر*، بیروت: دار الکتب العربی.
 ابن الفارس، احمد (۱۴۲۹). *معجم مقاییس اللغة*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ابن الکتیر، اسماعیل (۱۴۱۹). *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
 ابن شهر آشوب، محمد (۱۴۱۰). *مشابه القرآن و مختلفه*، قم: انتشارات بیدار.
 ابوالفتوح رازی، حسین (۱۴۰۸). *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد: آستان قدس رضوی.
 ابوحنان، محمد (۱۴۲۰). *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت: دار الفکر.
 اسعدی، محمد؛ و همکاران (۱۳۹۰). *آسیب‌شناسی جریان‌های تفسیری*، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ دوم.

امین، سیده نصرت بیگم (۱۴۱۲). *مخزن العرفان در تفسیر قرآن*، تهران: نهضت زنان مسلمان.
 بحرانی، سید هاشم (۱۴۱۶). *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران: بنیاد بعثت.
 بروجردی، سید محمد ابراهیم (۱۳۶۶). *تفسیر جامع*، تهران: انتشارات صدر، چاپ ششم.
 البلاغی النجفی، محمد (۱۴۲۰). *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، قم: بنیاد بعثت.
 البلخی، مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳). *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 البیضاوی، عبدالله (۱۴۱۸). *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 الثعالبی، عبدالرحمن (۱۴۱۸). *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 ثقفی تهرانی، محمد (۱۳۹۸). *تفسیر روان جاوید*، تهران: انتشارات برهان، چاپ سوم.
 الحرّ العاملی، محمد (۱۴۰۹). *وسائل الشیعه*، قم: آل البیت.
 حسینی همدانی، سید محمد حسین (۱۴۰۴). *انوار درخشان*، تهران: کتاب‌فروشی لطفی.
 الحقی البرسوی، اسماعیل (بی‌تا). *تفسیر روح البیان*، بیروت: دار الفکر.
 خسروانی، علی (۱۳۹۰). *تفسیر خسروی*، تهران: انتشارات اسلامییه.
 الرازی، فخرالدین محمد (۱۴۲۰). *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة.
 الراغب الاصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق- بیروت: دار العلم-الدار الشامیه.
 الزحیلی، وهبه (۱۴۱۸). *التفسیر المنیر فی العقیة و الشریعة و المنهج*، بیروت- دمشق: دار الفکر المعاصر، الطبعة الثانية.

الروشنخیری، محمود (۱۴۰۷). *الکشاف عن غوامض التنزیل*، بیروت: دار الکتب العربی، الطبعة الثالثة.

- السیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴). *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم: کتاب‌خانه آیه الله مرعشی.
- الشبر، سید عبدالله (۱۴۱۲). *تفسیر القرآن الکریم*، بیروت: دار البلاغة للطباعة والنشر.
- شریف لاهیجی، محمد (۱۳۷۳). *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران: دفتر نشر داد.
- الشوکانی، محمد (۱۴۱۴). *فتح القادیر*، دمشق - بیروت: دار ابن کثیر - دار الکلم الطیب.
- صدوق، محمد بن بابویه (۱۳۷۸). *عیون اخبار الرضا*، تهران: نشر جهان.
- الطباطبایی الحکیم، محمد سعید (۱۴۱۴). *المحکم فی أصول الفقه*، قم: مؤسسه المنار.
- الطباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: جامعه مدرسین، الطبعة الخامسة.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷). *تفسیر جوامع الجامع*، تهران: دانشگاه تهران و حوزه علمیه قم.
- الطبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار المعرفة.
- الطوسی، محمد بن حسن (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طیب، سید عبدالحسین (۱۳۷۸). *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات اسلام، چاپ دوم.
- العروسی الحویزی، عبدعلی (۱۴۱۵). *تفسیر نور الثقلین*، قم: انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم.
- فرات کوفی، ابوالقاسم (۱۴۱۰). *تفسیر فرات الکوفی*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- فراهیدی، خلیل (۱۴۱۰). *کتاب العین*، قم: انتشارات هجرت، چاپ دوم.
- الفیض الکاشانی، ملا محسن (۱۴۱۵). *تفسیر الصافی*، تهران: انتشارات الصدر، چاپ دوم.
- قرائتی، محسن (۱۳۸۳). *تفسیر نور*، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، چاپ یازدهم.
- القرطبی، محمد (۱۳۶۴). *الجامع لاحکام القرآن*، تهران: ناصر خسرو.
- قمی مشهدی، محمد (۱۳۶۸). *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- قمی، علی بن ابراهیم (۱۳۶۷). *تفسیر القمی*، قم: دار الکتاب، چاپ چهارم.
- کاشانی، ملا فتح‌الله (۱۳۳۶). *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران: کتاب‌فروشی علمی.
- الکلینی، محمد (۱۴۰۷). *الکافی*، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
- المحلی، جلال الدین: السیوطی، جلال الدین (۱۴۱۶). *تفسیر الجلالین*، بیروت: مؤسسه النور للمطبوعات.
- المدرسی، سید محمد تقی (۱۴۱۹). *من هدی القرآن*، تهران: محبی الحسین.
- المراغی، احمد (بی تا). *تفسیر المراغی*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مصطفوی، حسن (۱۳۶۰). *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مصطفوی، حسن (۱۳۸۰). *تفسیر روشن*، تهران: مرکز نشر کتاب.
- المغنیه، محمد جواد (۱۴۲۴). *تفسیر الکاشف*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). *بحار الانوار الجامعة لدرر الاخبار الائمة الاطهار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الثانية.